Kh\_Osool\_SMJS\_980822

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۲ آبان ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در تقریرات آقای سیستانی در مورد حدیث شفعه اشاره شده بود که ایشان استظهارشان این بود که حدیث شفعه ظاهر عبارت این هست که در عبارت و قال لاضرر و لاضرار مرجع ضمیر مستتر در قال پیامبر صلوات الله علیه هست. بعد از اینکه این مطلب را اشاره می‌کنند متذکر می‌شوند یک بحث دیگری وجود دارد حالا که کلام پیغمبر هست چه کسی این دو کلام را کنار هم قرار داده؟

«قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرَضِينَ وَ الْمَسَاكِنِ وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ» آیا پیغمبر صلوات الله علیه این دو تا را کنار هم قرار داده؟ یا اینکه در کلام پیغمبر اینها جدا بودند، امام علیه السلام یا راوی این دو تا را به هم چسبانده و کنار هم قرار داده. ایشان می‌خواهند بفرمایند که بین این سه تا احتمال فرق است. اگر گفتیم پیغمبر یا امام علیه السلام این دو تا را کنار هم قرار داده باید بین اینها ربطی داشته باشد. ولی اگر راوی باشد لازم نیست بین اینها ربط باشد.

فرقی که آقای سیستانی گذاشتند به این شکل فرق گذاشتند وجهی ندارد. همچنان که امام علیه السلام در صورتی دو تا کلام را کنار هم قرار می‌دهد که به همدیگر ربط داشته باشند، راوی هم دو تا کلام بی‌ربط را کنار هم قرار نمی‌دهد. راوی اگر عاقل باشد دو تا کلام بی‌ربط را که کنار هم قرار نمی‌دهد. این همان نکته‌ای که باعث می‌شود که بگوییم وقتی امام علیه السلام دو تا کلام را کنار هم قرار می‌دهد این کنار هم قرار دادنشان به خاطر ربطی هست که بین اینها هست راوی عاقل هم همین هست مگر راوی باید بدون عقل باشد که کلام‌های نامربوط را کنار هم می‌چیند.

بحث را به این شکل نباید مطرح کرده که لازم نیست ترابط فرض کرد. بحث این است که فوقش این است که نظر راوی است. و این نظر راوی اعتبار و حجیت ندارد. به این سبک بحث را بخواهیم پیش ببریم مدل بحث خیلی فرق می‌کند، بعضی نتیجه‌گیری‌هایی که آقای سیستانی بعداً خواستند در این بحث بکنند کاملاً عوض می‌شود.

البته این هم که ما عرض کردیم کلام راوی اعتبار ندارد ممکن است شخصی بگوید که از اینکه راوی این دو تا کلام را کنار هم قرار داده، ممکن است ان قلت مطرح بشود که از اینکه راوی این دو تا کلام را کنار هم قرار داده معلوم می‌شود که مفاد عرفی این دو تا کلام به گونه‌ای بوده است که این دو تا کلام را با هم مرتبط می‌دیدند، کأنّ ظهور عرفی این کلام در ارتباط بین این فقرات هست. ولی انصافش این است مجرد اینکه این راوی یک جور روایت را بفهمد، یک راوی ما نمی‌توانیم کشف کنیم که همة افرادی که آن عصر بودند همینجور می‌فهمیدند. ممکن است این راوی تصور کرده که یک همچین ظهوری دارد ولی این تصور درست نباشد.

شاگرد: اصل متعارف بودن افراد و اینها؟

استاد: در مورد یک نفر این اصل، یک اصلی نیست که اطمینان‌بخش باشد ما مطمئن بشویم که ظهور کلام در آن زمان همچین چیزی بوده و امثال اینها. این است که کلام را باید به این شکل تعبیر کرد.

آقای سیستانی بعد وارد یک کلامی می‌شوند. مجموعاً به نظرم درست است. یک چیز خاصی به نظرم نرسید در موردشان. ایشان می‌گوید که در این سه احتمالی که در مورد لاضرر و لاضرار باشد این است که راوی لاضرر و لاضرار را چسبانده باشد به «قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالشُّفْعَةِ» بعید است. به دلیل اینکه، عبارت این هست.

عن عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرَضِينَ وَ الْمَسَاكِنِ وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ

قال دوم قرار شد مراد از قال، قال رسول الله باشد. این است که قال رسول الله این عبارت باشد و البته اینکه می‌گوییم قال رسول الله هست یعنی عقبة بن خالد این مطلب را نه اینکه عقبه مستقیماً از رسول الله نقل می‌کند. عقبة بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام صادق قضی رسول الله را بالشفعة حکایت فرمودند و کلام رسول الله در مورد لاضرر و لاضرار را هم حکایت کردند.

اگر دو تا عبارت مختلفی باشد که راوی اینها را کنار هم آورده باشد متناسب این هست که این قال تکرار بشود. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرَضِينَ وَ الْمَسَاكِنِ» و قال الامام علیه السلام که پیغمبر هم این مطلب را گفت که بعد قال لاضرر و لاضرار. اینکه تکرار نشده ظاهرش این است که کأنّ امام صادق علیه السلام هم قضی رسول الله را دارد نقل می‌کند هم سخن پیغمبر در مورد لاضرر و لاضرار را دارد نقل می‌کند. این دو تا نقل را، امام صادق هم قضا پیغمبر هم سخن پیغمبر را نقل کرده است. وقتی می‌گوییم امام صادق هم قضا پیغمبر را نقل کرده هم سخن چیز را، ظاهرش این است که اینها را کنار هم نقل کرده.

شاگرد: اگر تکرار شده بود، ظاهرش این بود دیگر.

استاد: نه، اگر قال قال بود، آن یعنی کأنّ در دو مقام پیغمبر این مطلب را فرموده، لا اقل.

قال امام صادق قضی رسول الله، اینکه اینجا عبارت این هست که امام صادق فرمودند که پیغمبر به این قضاوت حکم کرد و پیغمبر این سخن را فرمود. اینکه پیغمبر این قضاوت و این سخن را فرمود، اینکه بگوییم دو تا تکة روایت‌های مختلف بوده، راوی اینها را کنار هم چسبانده، فرض کنید جملات معمولی، یک روایت دارد می‌گوید پیغمبر، سئل رسول الله هذا الفعل و فعل رسول الله هذا الفعل و فعل رسول الله، همه‌اش فعل باشد، دومی‌اش را قال نگوییم، می‌گوییم پیغمبر نماز را واجب کرد. پیغمبر روزه را واجب کرد، پیغمبر صوم را واجب کرد. بگوییم امام صادق علیه السلام هر یک از افعال پیغمبر را در یک جا فرموده. این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که امام صادق علیه السلام افعال پیغمبر را یک جا نقل کرده. اگر قال تکرار می‌شد آن عیب نداشت.

ایشان بعد استظهار می‌کند که لا یبعد که این جمع بین اینها در کلام پیغمبر بوده نه در کلام امام صادق، این را نفهمیدم وجه ترجیح این دو تا احتمال را.

امام صادق می‌گوید پیغمبر نماز را واجب کرد و پیغمبر صوم را واجب کرد. این یعنی نماز و صوم را در یک مجلس واجب کرده؟

شاگرد: اگر مرتبط باشد یعنی نماز را.

استاد: نمی‌دانیم مرتبط یا مرتبط نیست. خود این کلام

شاگرد: نماز را واجب کرد و گفت ذکر الله مثلاً چقدر ارزش دارد. این ظاهرش این است از باب مصداق ذکر الله است و واجب کرده و همانجا گفت ذکر الله فلان است. اینجا هم ظاهرش این است که قضاوت کرد همانجا.

استاد: فرض این هست که اینها ارتباط ممکن است داشته باشند، ممکن است ارتباط نداشته باشند. گفته اینها را کنار هم چیده. فرض کنید می‌گوییم پیغمبر نماز را واجب کرده است و گفته است نماز خیلی مهم است. یک جای دیگر فرموده. امام صادق اینها را کنار هم قرار داده چون می‌خواهد فضیلت نماز را بگوید. نماز واجب است و افضل الفرائض است.

شاگرد: آنجا که فرمودید ظهورش این است که خود امام صادق این دو تا را در یک مجلس فرموده با این فرقی نمی‌کند.

استاد: خیلی فرق دارد. بحث سر این است می‌گوید امام صادق این کلام پیغمبر و این کلام پیغمبر را نقل کرد.

شاگرد: امام صادق گفت لاضرر و لاضرار.

استاد: فرقش این است که قال را به پیغمبر بزنید. نمی‌خواهیم بگوییم نقل کرد. در ذهنتان قال را تکرار می‌کنید. می‌گوییم که امام صادق علیه السلام فرمود پیامبر این کار را انجام داد و این کار را انجام داد. اینکه دو تا کلام مختلف باشد، امام صادق در دو جا فرموده باشد، راوی اینها را به هم چسبانده باشد بعید است. ولی اینکه اصل کلام پیغمبر دو تا فعل مختلف پیغمبر را امام صادق. امام صادق دارد افعال مختلف پیغمبر در زمینه‌های مختلف که با هم مرتبط هستند.

شاگرد: امام صادق می‌گوید پیامبر این کار را کرد و این کار را کرد و اینکه امام صادق این دو تا جدا باشند کنار هم گذاشته باشد خلاف ظاهر است.

استاد: چرا خلاف ظاهر است. امام صادق دارد حکایت قضیه را می‌کند. قال رسول الله مقول قول امام صادق است. امام صادق قضی رسول الله را فرمود و قال رسول الله را هم فرمود. اگر یک بار قال تکرار بشود می‌گوییم امام صادق هم این را فرموده است هم این را فرموده است.

قال دوم را کنار بگذارید، برای اینکه مطلب روشن بشود اینجوری می‌گوییم، پیغمبر نماز را واجب کرد و روزه را واجب کرد و حج را واجب کرد. اینکه امام صادق علیه السلام اینها را در یک کلام گفته، ظاهر کلام این است که در یک کلام گفته. اما اینکه آن پیغمبر که مقول قول هست آنها را در یک کلام گفته، اینها را در یک کلام گفته آن از توش در نمی‌آید.

به نظرم مطلبش درست است. ولی اینکه پیغمبر هم اینها را کنار هم چیده بود در اصل کلام پیغمبر بوده یا امام صادق اینها را کنار هم قرار داده، این قرینه‌ای هم ذکر نمی‌کنند و این قرینه‌ای هم وجود ندارد. اگر تفاوتی چون ندارد از جهت محتوایی شاید.

شاگرد: ایشان می‌فرماید که جمع امام صادق بین قضی و قول پیامبر یا تبعاً لپیامبر بوده یا ابتداءً بوده، ظاهر این است که تبعاً بوده.

استاد: نسبت به آن تبعاً ظهوری ندارد.

ایشان می‌گوید بعد سقوط الاحتمال المذبور یدل الامر بین الاحتمالین الاول، و لعل اقربهما هو احتمال الاول. دخالت زیادی هم در بحث ایشان ندارد این را خیلی، تکیه هم ایشان ندارد با لعلّ تعبیر می‌کند.

بحث عمده‌اش ظهور بدوی‌اش نیست، بحث این است که مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی ظهور بدوی روایت را در اینکه لاضرر و لاضرار باید مرتبط باشد به حدیث شفعه پذیرفته ولی می‌گوید این ظهور قابل اخذ نیست. چون مشکلاتی دارد، یک نص که نیست.

یک مشکلاتی دارد که آن مشکلات باعث می‌شود که ما از این ظهور رفعیت کنیم. یک قرائن خارجیه‌ای وجود دارد.

آقای سیستانی می‌فرمایند نه، این قرائنی که این آقایان گفتند تمام نیست، بعد در مورد قرائن بحث می‌کند می‌گوید بلکه ممکن است بگوییم که از آن طرف قرائن وجود دارد که اینها حدیث ظهور دارد در اینکه بین این جملتین ارتباط هست.

ایشان می‌گوید که چطور؟

ایشان می‌گوید اگر جمع بین اینها از قبل راوی باشد این لاضرر و لاضرار را هم بعد از حدیث شفعه تکرار کرده باشد هم بعد از حدیث منع فضل ماء آن وجهی ندارد. چون بعد می‌خوانیم یکی از روایت‌های دیگر عقبة بن خالد، عبارت خالد بن شفعه، روایت عبارت فضل ماء هست. در آنجا هم بعدش گفته لاضرر و لاضرار. می‌گوید آن وقت چه وجهی دارد که آن مطلب اینجا هم تکرار بشود.

این همان نکته‌ای هست که عرض کردم. چون تقریب کلام درست تقریب نشده، این اشکال مطرح شده. بحث سر این هست که اگر راوی هم بود، راوی بین اینها جمع کرده باشد، بین اینها ارتباط می‌بیند. چرا در بین هر دو، هم بعد از حدیث شفعه آورده، هم بعد از حدیث منع فضل ماء، چون بین این و هر دو ارتباط بوده.

شاگرد: آقای سیستانی سبک بحثشان چرا نمی‌آید؟

استاد: ایشان تعبیرشان این است که اگر امام علیه السلام این دو تا را کنار هم قرار داده بود، باید بین اینها ارتباط باشد. اگر راوی باشد، لازم نیست ارتباط فرض کنیم. بعد می‌گوید وقتی لازم نیست ارتباط فرض کنیم عقبة بن خالد چطور هم بعد از حدیث شفعه این را آورده، هم بعد از حدیث منع فضل ماء آورده. عرض کردیم نباید اینجور بحث را مطرح کرد. علی ای تقدیر چه امام علیه السلام این دو تا را کنار هم قرار داده باشد و چه عقبة بن خالد، باید ارتباط بین اینها دیده باشد. فقط این است که اگر امام ارتباط را برقرار کرده باشد، این ارتباط حجت است. اگر عقبة بن خالد ارتباط برقرار کرده باشد، ارتباط حجت نیست. این سبکی که بحث می‌کنیم دیگر این اشکال را نباید مطرح کرد که دلیل قرینه بر اینکه امام علیه السلام اینها را مرتبط کرده آن این هست که اگر راوی مرتبط کرده باید بعد از هر دو روایت نمی‌آورد، نه بین این و هر دو روایت ارتباط دیده بود بعد هر دو روایت آورده. چه امام باشد چه راوی باشد فرقی نیست.

شاگرد: حدیث دو بار نقل نمی‌کند در یک جا.

استاد: نه دو بار نقل می‌کند. ایشان یک کبرای کلی را معتقد بوده که این کبرا، هم این روایت مصداق آن کبراست هم آن روایت مصداق این کبراست به زعم راوی. به زعم راوی هم روایت حدیث شفعه از مصادیق قاعدة لاضرر و لاضرار است، هم حدیث منع فضل ماء.

همان هدفی که آورده. چرا این را آورده بود. همان دو نکته‌ای که آقای سیستانی ذکر می‌کرد. هم برای اینکه بگوید که از باب شواهد کتاب. همان نکته‌هایی که می‌گفت. یکی اینکه چرا آورده بود، برای اینکه بگوید این دو تا حکمت جعل این حکم این هست. چرا وقتی این را هم حکمت جعل شفعه می‌داند، هم حکمت جعل فضل منع ماء می‌داند چرا باید یکی‌اش بیاورد. قاعده‌اش این است که برای هر دو بیاورد. اگر از باب این باشد که می‌خواهد با آوردن قول پیغمبر یاد بدهد که این حدیث باید با قول پیغمبر و شواهد کتاب و سنت مقایسه بشود خب در هر دو جا باید بیاورد دیگر. همان نکته‌ای که ایشان برای جمع بین روایات ذکر می‌کند هر دو نکته‌اش. هر دو نکته‌اش این را می‌آورد، هیچ فرقی ندارد. یعنی راوی چرا این را کنار آن قرار داده، اینجا راوی می‌گوییم. راوی به خاطر اینکه می‌خواسته به راوی‌های بعدی بگوید که قول پیغمبر هم هست از من می‌خواهید چیز کنید، شاهد بگیرید قول پیغمبر هم شاهد است صحت کلام من هست، هیچ فرقی ندارد.

اینکه ایشان این را شاهد قرار می‌دهد برای اینکه جمع بین این دو قطعه به وسیلة امام علیه السلام صورت گرفته نه به جهت راوی، این مبتنی بر نحوة بحث ایشان است. ایشان تصورشان این بوده که اگر از قبل راوی باشد لازم نیست ترابط فرض کنیم. که ما عرض کردیم آن هم باید ترابط فرض کرد. ولی این ترابط فرض کردنش حجیت ندارد. حجیت داشتن یا حجیت نداشتنش در این نکته‌ای که مورد بحث هست تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

شاگرد: ایشان نمی‌خواهد بفرماید اینکه جمع کرده راوی می‌خواهد بگوید ارتباط دیدم که در این آوردم در آن هم تکرار کردم.

استاد: ولی ما می‌گوییم اینجور نیست. راوی همینجور باید بگوید. ایشان می‌گوید اگر راوی جمع کرده باشد، راوی بدون ترابط دیدن.

شاگرد: حرف ایشان اینجوری فهمیده می‌شود اگر می‌خواهد بگوید ارتباط نیست آورده، نباید در دومی تکرار می‌کرد.

استاد: آقای سیستانی می‌گوید اگر دو تا چیز را کنار هم قرار داد لازم نیست ارتباط دیده باشد تا اینها را کنار هم قرار بدهد. ما می‌گوییم مطلب ناتمام است. اگر راوی، چه امام علیه السلام دو مطلب را کنار هم قرار بدهد، چه راوی دو مطلب را کنار هم قرار بدهد عاقل حرف‌های نامربوط نمی‌زند. حرف‌های یک شخص عاقل چه در درجة عصمت باشد، چه در درجة عصمت نباشد کشف از ارتباط بین اجزاء کلام واحد می‌کند. فرقش این است که امام معصوم علیه السلام که این ارتباط را می‌بیند این فهم امام علیه السلام حجیت دارد ولی فهم راوی حجیت ندارد. این حجیت داشتن یا حجیت نداشتن به بحث ما مربوط نیست، از جای دیگر مرتبط هست در بحث‌های آینده. ولی این تکة بحث که ایشان می‌خواهد شاهد قرار بگیرد تکرار لاضرر و لاضرار بعد از هر دو حدیث که بگوید چون تکرار شده است بنابراین از قبل امام علیه السلام بوده است. چون اگر از قبل راوی باشد تکرار نمی‌کرد. نه از قبل راوی هم بود چون راوی باید ارتباط می‌دید و ذکر می‌کرد و چون با هر دو مرتبط دیده یا ذکرش از باب اخذ به شواهد کتاب و سنت هست، هر کدام از بیاناتی که ایشان ذکر کرده باشد این در هر دو یکسان هست.

بنابراین این مطلبی که شاهد ما داریم از اینکه از قبل راوی نیست از قبل امام علیه السلام است این شاهد ناتمام است. آقای سیستانی چون ظهور اوّلیة کلام را در این می‌دانست که از قبل راوی نیست. شواهدی که اقتضاء می‌کند که از قبل امام علیه السلام باشد را رد می‌کند کافی است، نیازی نیست این را اضافه کند. این اضافه یک نوع فضلی بوده که اضافه کرده. بنابراین اینجور نیست که مطلب ایشان خراب بشود. ولی خب این تکة عبارت ایشان اضافه کرده این تکه خیلی نیازی نبود که ذکر بشود.

شاگرد: این با ضبط راوی منافات ندارد که بیاورد؟

استاد: راوی که معصوم نیست. با ضبطش که. در معنا دارد. خیال می‌کند که این دو تا معنا، مگر هر چی راوی بفهمد فهم راوی حجت است؟

شاگرد: نمی‌گوییم حجت است، می‌گوییم با ضبطش منافات دارد.

استاد: اضافه نکرده. فرض این است که دو تا روایت را کنار هم ذکر کرده. با وثاقتش هم منافات ندارد. فرض این است که. یک موقع این است که قبول داریم ظهور کلام این هست که اینها کنار هم بوده در کلام امام، خود آن ظهور حجت است. دیگر نیاز ندارد بحث را ادامه بدهیم. بحث این هست یک موقع هست ظهور ندارد، ما می‌خواهیم از اینکه راوی دو تا کلام را کنار هم قرار داده است از کنار هم قرار دادن ظهور بدهیم. کنار هم قرار گرفتن راوی که ظهور نمی‌دهد که اینها در کلام امام علیه السلام کنار هم بودند که این حرف‌ها را مطرح کنیم.

آقای سیستانی از اینجا وارد بررسی کلمات اصحاب شدند که خواستند بگویند بین لاضرر و لاضرار و حدیث شفعه ارتباط معنوی وجود ندارد، یک قرائنی وجود دارد. قرینة اوّل که قرینه‌ای هست که مرحوم شیخ الشریعه ذکر کرده که مفصل ایشان بحثش را کرده، من چکیدة فرمایش آقای سیستانی را عرض می‌کنم و تفصیلش را در خود کلام آقای سیستانی ملاحظه بفرمایید.

محصل فرمایش مرحوم شیخ الشریعه که آقای سیستانی نقل می‌کنند این هست که حدیث عقبة بن خالد مشابهش در روایت عبادة بن صامت در کتب عامه نقل شده. روایت عبادة بن صامت ۲۰ فقره درش وجود دارد که از قضاهای پیغمبر هست که این ۲۰ فقره را کنار هم در نقل عبادة بن صامت وارد شده. ایشان می‌گویند که اکثر این فقرات از طریق عقبة بن خالد هم نقل شده است. و این نقل اکثر این روایات از طریق عقبة بن خالد ما را به این نتیجه می‌رساند که، آدم مطمئن می‌شود که تمام این قطعات در نقل عقبة بن خالد کنار هم بودند. فقط یک تفاوتی بین نقل عبادة بن صامت هست نقل عقبة بن خالد. اوّلاً در نقل عبادة بن صامت، لاضرر و لاضرار یک بار تکرار شده. در نقل عقبة بن خالد یک بار ذیل حدیث شفعه آمده، یک بار ذیل حدیث منع فضل ماء.

نکتة دوم این هست که لاضرر و لاضرار در حدیث عبادة بن صامت به روشنی به عنوان یک قضای مستقل هست و با فاصله از هر دو روایت آمده. مستقل و بدون اتصال به هیچ یک از این دو تا روایت. قضاءً لاضرر و لاضرار، قضیة پانزدهم هست و شفعه ششم و نقع بئر و فضل ماء هفدهم و هجدهم هست. بنابراین اینها از همدیگر مستقل ذکر شده.

ایشان می‌گوید که به نظر می‌رسد که در روایت عقبة بن خالد هم در اصل لاضرر و لاضرار به عنوان یک قضای مستقل و بدون ارتباط با این دو حدیث ذکر شده بوده. عقبة بن خالد آمده اینها را کنار هم قرار داده و الا در اصل اینها کنار هم نبوده. این چکیدة فرمایش آقای شیخ الشریعة اصفهانی است.

ایشان می‌فرمایند که عبادة بن صامت هم خیلی آدم جلیل القدری بوده و قرائنی بر جلالت قدرش ذکر می‌کند بنابراین نقل عبادة بن صامت خیلی نقل مهمی هست. البته یک نکته‌ای را هم ضمیمه می‌کند آن این است که اینکه غالب فقرات روایت عبادة بن صامت به عین الفاظ در روایت عقبة بن خالد وارد شده اقتضاء می‌کند که روایت عبادة بن صامت بعینه در روایت عقبة بن خالد منتقل شده باشد و الا چه وجهی دارد اگر اینکه بگوییم در اصل این لاضرر و لاضرار چسبیده بوده به هر دو قطعه چرا عبادة بن صامت که اینقدر آدم بزرگوار و مهمی هست بیاید اینها را از هم جدا کند و به عنوان یک قضای مستقل اینها را ذکر کند. هیچ نفع و ضرری برایش ندارد اینکه به هم بچسباند یا از هم جدا کند. این چکیدة فرمایش مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی هست که تفصیلش در کلام مرحوم شیخ الشریعه هست هم در کلام آقای سیستانی نقل شده.

ایشان از اشکالات مختلفی مطرح می‌کنند. ایشان از چند جهت بحث می‌کنند. بحث اوّل اینکه اصلاً روایت عبادة بن صامت آیا معتبر هست یا معتبر نیست؟

ایشان می‌فرماید که اوّلاً، فرض کنیم عبادة بن صامت وثاقتش ثابت شد، آیا سایر رواتی که در طریق عامه به عبادة بن صامت هم هست آنها هم ثقه هستند؟ مرحوم آقای شیخ الشریعه فقط اثبات وثاقت خود عبادة بن صامت را کرده. اما سایر راویان را اصلاً وارد بحثش نشده که اثبات وثاقتشان را بکند. بنابراین وثاقت سایر راویان در نزد ما لااقل اثبات نشده. نکتة دوم اینکه این حدیث حتی نزد عامه هم صحتش اثبات نشده. به دلیل اینکه خود عامه گفتند که این روایت مرسل هست. راوی از عبادة بن صامت، عبادة بن صامت را درک نکرده و مرسل هست.

یک مطلبی اینجا از جهت ترتیبی ذکر کرده یک مقداری اشتباه نقلی شده. ایشان می‌گوید الجهة الاولی فی اعتبار حدیث عبادة و عدمه و یراه بهذا الشأن امورٌ، اوّل اینکه وثاقت عبادة ثابت بشود سایر روایت سند اثبات وثاقتشان نمی‌شود، ثانی اگر این روایت صحتش هم در نزد عامه هم ثابت نیست به دلیل اینکه آنها مرسل می‌دانند. ثالث این است که گفته شده که در روایت عبادة بن صامت.

نکتة سومی که مطرح می‌کنند این است که، اینکه روایت عبادة بن صامت را منهای بحث صحت سندی بگوییم یک روایت مشهور بوده است کأنّ شهرت روایی در میان عامه داشته نه، شهرت روایی هم ندارد. چون در خود این عامه آن نقلی که عبادة بن صامت همة قطعات روایت. چون روایت عبادة بن صامت نقل‌های متعددی دارد از عبادة بن صامت. ما مورد بحث ما نقلی هست که قطعات مختلف قضای پیغمبر را یکجا نقل کرده. این نقل را می‌خواهیم. یک خلطی اینجا بین اصل نقل عبادة بن صامت شده و نقل مشتمل بر جمیع فقرات شده.

نقل خود عبادة بن صامت از عباده خیلی‌ها نقل کردند لاضرر و لاضرار را. ولی نقلی که قطعات مختلف بیست گانه را یک جا آورده است که این را مرحوم شیخ الشریعه محل استدلال قرار داده است. این مشهور نیست. این راوی اوّلش یک نفر است، از آن اسحاق بن یحیی است، از راوی اوّلش موسی بن عقده فقط نقل کرده، اصلاً مشهور نیست یک تک روایتی هست. تک راوی در هر طبقه‌ای وجود دارد.

شاگرد: احتمال کذب در اجتماع این فقرات می‌دهیم؟

استاد: بله احتمال می‌دهیم که قطعات مختلف را راوی کنار هم چیده. در مورد بسیاری از روایات به نظرم این احتمال جدی است. فرض کنید حدیث غدیر را، حدیث غدیر که یک حدیث مفصلی هست که راوی روایت‌های مختلفی که فضل امیرالمؤمنین در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده آنها در این روایت حدیث غدیر ذکر شده. بعضی‌ها خواستند این روایت را اعتبار بدهند. این روایت سندی اعتبار ندارد. راوی‌های ضعیف دارد. بعضی‌ها خواستند این روایت را معتبر کنند قطعات این روایات را در جاهای دیگر پیدا کردند. فرض کنید ده قطعه‌ای که از پیغمبر در این حدیث نقل شده، جاهای دیگر نقل شده. این مطلبی که آقایان دنبال کردند برای اینکه کلیت این روایت را اعتبار ببخشد خوب است. ولی ما برای اینکه اثبات کنیم همة این ده قطعه یک جا پیغمبر اینها را فرموده در روز غدیر آن را که نمی‌شود اثبات کرد. ممکن است راوی مورد نظر ما آمده باشد قطعات مختلف کلام پیغمبر را کنار هم چیده باشد یک خطبه‌ای برگرفته از کلمات پیغمبر ایجاد کرده. اصل اینکه راوی بخواهد به پیغمبر چیزی را ببندد خیلی باید راوی بی‌شرم باشد. ولی اینکه راوی کلمات پیغمبر را کنار هم بچینند و به عنوان کأنّ پیغمبر همة این کلمات را یک جا فرمود بگوید در آن حد استبعاد نیست. در آن حد استبعادی که وجود دارد نیست و می‌تواند یک انگیزه‌هایی داشته باشد کأنّ این مقدار دروغ اشکال نداشته باشد.

در مورد ابوالبختری همین نکته ذکر شده می‌گویند قطعات مختلف روایات را به هم می‌چسبانند. شرح حال ابوالبختری یکی از نقاط ضعفی که دارند می‌گوید تکه‌هایی از روایات را که هرکدامش را پیغمبر در یک جایی فرموده اینها را به هم چسبانده. این در چیز هست. این هم ممکن است اینها قطعات مختلفی بوده و آن روایت از عبادة بن ثابت مثلاً اسحاق بن یحیی آنها را به همدیگر چسبانده باشد. بنابراین نمی‌توانیم اثبات کنیم، در اصل کلام عبادة بن صامت کنار هم بودند، یا در کلامی که امثال اینها.

نکتة دوم اینکه ایشان می‌گوید مصدر این حدیث هم یک مصدر چندان مشهور آنچنانی در میان عامه نیست. این حدیث طولانی در مجامع حدیثشان از صحاح سته نیامده. بلکه اصلاً فقرة لاضرر و لاضرار فقط در سنن ابن ماجه آمده از صحاح سته‌شان. در مسند احمد و صحیح ابی اعانه و در یک سری کتاب‌های دیگر آمده که بعد ایشان وارد بحث می‌شوند که آنها از جهت رتبه در حد صحاح سته نیست. فقط یک نکتة کوچک اینجا بگویم و ادامة بحث فردا.

تعبیر صحاح سته خیلی تعبیر قشنگی نیست. اهل ستة صحاح سته قائل نیستند. از کتب شش‌گانه‌شان، صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح می‌دانند بقیه را سنن می‌دانند. تعبیر صحاح سته تعبیری است که در کتاب‌های ما مطرح است و احیاناً بعضی از چیزهای غیر دقیق.

شاگرد: سنن یعنی هم صحیح دارد هم

استاد: سنن دیگر اینها الزام نیستند که همة اینها روایت‌های صحاح را جمع‌آوری کرده. در مورد سنن و اینها ؟؟؟ می‌کنند. اینها مهم‌ترین کتاب‌هایشان است. ما تعبیر می‌کنیم کتب اربعه شبیه این تعبیر را کتب سته باید تعبیر کرد. نه صحاح سته. تعبیر یک مقداری مسامحه‌آمیزی است. صحیحین و سنن اربعه باید تعبیر کرد. این خیلی دخالت در اصل بحث ندارد. به هر حال مشهورترین کتاب‌ها در نزد اهل تسنن همین کتب سته هست و مطلب آقای سیستانی این هست که این روایت در کتب مشهورة اهل تسنن فقط در سنن ابن ماجه وارد شده که آن سنن ابن ماجه هم به اهمیت صحیح بخاری و صحیح مسلم نیست. با این تقریب یک مقداری هم مطلب چیزتر می‌شود. در آن دو کتاب اصلی‌شان که صحیح هست و صحیح بخاری و صحیح مسلم است نیامده، در بقیة سنن هم فقط در سنن ابن ماجه آمده. پس بنابراین یک روایت مشهوری نیست. در یک سری کتاب‌هایی آمده که آن کتاب‌ها به این شهرت نیست و یک مشکلاتی در آنها وجود دارد.

عبارت‌ها را ببینید، اینها را می‌خواهم سریع رد بشوم چون خیلی نکات خوبی است و ما بیشتر نکاتی که یک مقدار اختلاف برداشت داریم آنها را بیشتر تکیه می‌کنیم و الا نکات قابل استفاده‌ای هست، استفاده می‌کنیم.

شاگرد: سندی که در آن عامه هستند مراجعه کردیم به کتب رجالی عامه گفتند

[پایان]